

ایالات متحده‌های که امروز بیشتر از نیمی از آمریکای شمالی را دربرگرفته و بر خاکستر میراث قباایل سرخپوست بومی بنا شده، مجموعه‌ای از نژادها و مذاهب مختلف است که از بیش از ۲ قرن پیش به آن وارد شده‌اند و امروز مجموعه‌ای از کشورهای مستقل را تشکیل می‌دهند که هیچگاه به معنای واقعی یک ملت واحد را به وجود نیاوردند. عمده مهاجرت‌ها به آمریکا ناشی از جنگ‌های مذهبی در اروپا و تفتیش عقایدی بود که اغلب در کشورهای اروپای غربی رخ می‌داده رویدادهایی که مردم را در برهه‌های مختلف مجبور به مهاجرت به آمریکا می‌کرد و گاهی می‌شد طرفداران مذهبی که عامل مهاجرت دیگران در دوران برتری خود بودند، در دوره پادشاه بعدی کشور را ترک کنند.

جنگ داخلی شاید بارزترین نمود تفاوت‌های فرهنگی مهاجران و وجود نیروی بالقوه گریز از مرکز در آمریکا باشد که امروز نیز در ایالاتی مانند تگزاس و کالیفرنیا به چشم می‌آید. اساسا ساختار فدرال آمریکا کشورهایی را در کنار یکدیگر قرار داده است که هر کدام در امور داخلی خود در بسیاری موارد مستقل عمل می‌کنند؛ پرچم و قوانین خود را دارند و این استقلال در کنار استقلال اقتصادی بیشتر بخش‌ها از دولت مرکزی، گرایش‌های استقلال طلبی را از دولت فدرال تقویت می‌کند.

بررسی جنگ داخلی ریشه بسیاری از آنچه را که امروز در این کشور رخ می‌دهد می‌نماید و رفتار سیاستمداران مختلف را در قبال مسائل گوناگون توجیه می‌کند. همچنان که یکی از بزرگ‌ترین دروغ‌های تاریخ را نیز بر ملا می‌کند که مشابه هولوکاست، برای بسیاری یک امر بدیهی می‌نماید؛ اینکه این جنگ برای لغو برده‌داری صورت گرفته باشد!

پراکندگی مذهبی و نژادی در سال‌های جنگ داخلی در آمریکا بدین شکل بود:

ایالت‌های جنوبی شامل تگزاس، می‌سی‌سی‌پی، آلاباما، جورجیا، فلوریدا، لوئیزیانا، آرکانزاس، تنسی، کارولینای جنوبی و شمالی و ویرجینیا می‌شد که به لحاظ اقتصادی متکی بر کشاورزی بودند؛ با زمین‌هایی حاصلخیز و پررشد و جمعیتی بالغ بر ۴ میلیون برده که برای ۵ میلیون سفیدپوست کار می‌کردند. در یک کلام، ثروتی کلان بین جمعیتی اندک تقسیم می‌شد و به همین دلیل زندگی مردم جنوب ظاهری اشرافی و هوس‌انگیز داشت. جنوب به لحاظ نژادی شامل ۴ میلیون سفیدپوست تیار برده و ۵ میلیون مهاجر قدیمی‌تر که عمدتا نیاپیشتان‌های باینتیست بودند می‌شد و در مقابل ایالت‌های شمالی شامل ایالت‌های واشنگتن، کالیفرنیا، نوادا، آیووا، ویسکانسین، مینه‌سوتا، ایلینوی، ایندیانا، اوهایو، میشیگان، واشگتن دی‌سی، ویرجینیای غربی، مریلند، پنسیلوانیا، رودایلند، نیوجرسی، کنیتیک، نیوهمپشایر، ماساچوست، ورمن، مین و دلاویر قرار داشتند که به لحاظ نژادی غالباً آلمانی، ایرلندی، ایتالیایی، مکزیکی و اقلیتی فرانسوی و انگلیسی در ایالات شمال شرقی را شامل می‌شد و عمده آنها به لحاظ مذهبی کاتولیک محسوب می‌شدند. جمعیتی بیشتر از ۲۴ میلیون نفر که اقتصادی صنعتی داشتند و به لحاظ مواد اولیه وابسته به تولیدات ایالات جنوبی بودند. همچنین بانک‌های شمال با سرمایه‌گذاری زمین‌داران جنوب کار و حذف سرمایه جنوبی‌ها، شمال را با مشکل سرمایه اولیه مواجه می‌کرد. جنوبی‌ها بر تجارت آزاد یا غیره دست در مقابل ایالات شمالی که از تولید گسترده مواد اولیه مثل گندم، شکر و پنبه جنوبی‌ها بی‌بهره بودند بر تعرفه‌های مالیاتی تأکید می‌کردند. در کل اقتصاد شمال بر پایه سرمایه انگلیسی‌ها و جنوبی‌ها در کارخانجات و درآمد ناشی از مالیات بر تجارت ایالات بنا شده بود. افزایش محدودیت‌های تجاری و مالیاتی از سوی دولت فدرال در شمال مردم جنوب را که عمده مراودات تجاری خود را با انگلستان انجام می‌دادند تحریک به اعلام استقلال می‌کرد. مساله‌ای که دولت شمال را از مالیات‌های جنوبی‌ها و کارخانجات را از مواد اولیه‌ای که نصیب انگلیسی‌ها می‌شد بی‌بهره می‌کرد و شمال را در آستانه ورشکستگی قرار می‌داد. در بیان وضعیت برده‌داری شمال در این سال‌ها این نکته حائز اهمیت می‌نماید که برده‌داری اگرچه نه به گستردگی جنوب، در ایالات شمالی نیز وجود داشت و کاملاً قانونی محسوب می‌شد تا اینکه در ببحوجه منازعات شمال و جنوب در برخی ایالات برای حفظ تناسب سیاسی ممنوع اعلام شد؛ روندی که تا شروع جنگ نیز ادامه داشت. همچنین وضعیت عرف بین‌المللی که در آن سال‌ها رهبری آن به دست امپراتوری انگلیس قرار داشت برتری نژادی را پذیرفته بود؛ بویژه در آمریکان آن عده‌ای هم که برده‌دار نبودند برتری خود را نسبت به سیاهان امری طبیعی می‌دانستند. مساله‌ای که تا دهه ۱۹۷۰ ادامه داشت و مبارزات نژادی برای دریافت حقوق مساوی سیاهان و سفید بیش از یکصد سال پس از لغو برده‌داری همچنان پیگیری می‌شد. در حقیقت مساله بردگان در آمریکای آن زمان مشابه مساله حقوق بشر امروز از سوی دولت فدرال مورد توجه قرار می‌گرفت و مشابه وضعیت حقوق بشر که در پادشاهی‌های عربی نادیده گرفته می‌شوند، برده‌داری در شمال نیز نادیده انگاشته می‌شد و به‌عنوان اهرم فشاری بر ایالات جنوبی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در نتیجه فشار دولت فدرال برای دریافت مالیات و محدود کردن تجارت و همچنین فشار بر برده‌داری که اقتصاد جنوب وابسته به آن



آیا لغو برده‌داری علت اصلی جنگ داخلی آمریکا بود؟

# گزارش جنگ شمال و جنوب

■ محمدمصدق حاج‌صمدی ■

جدیدی در طول ممفیس و خط آهن چارلستون عقب‌نشینی کنند. کورینت در ۳۰ مه و ممفیس را نقطه اوج ۴۰ سال سرخوردگی از سلطه شمال تهدید می‌نسبت به اقتصاد زمین‌داری مبتنی بر برده‌داری خنود تلقی می‌کردند، بنا بر استقلال گذاشتند و ۲۰ دسامبر کارولینای جنوبی نخستین گام عمده را با استناد به اختیاری بودن پیوستن به ایالات متحده برداشت و اعلام داشت که «بنگ اتحادی که بین کارولینای جنوبی و سایر ایالات، تحت نام ایالات متحده وجود دارد، به موجب این اعلامیه فسخ می‌شود». سایر ایالات نیز از کارولینای جنوبی تبعیت کردند و چهارم فوریه ۱۸۶۱، کنگره‌ای از نمایندگان همه ایالات جنوبی که فرمان جدایی را تصویب کرده بودند، در مونتمگری، واقع در ایالات آلاباما تشکیل جلسه داد. هشتم فوریه، آنها یک قانون اساسی موقت را پذیرفتند. روز بعد «جفرسن دیویس» از ایالت می‌سی‌سی‌پی به‌عنوان رئیس‌جمهور و «الکساندر استفتز» به‌عنوان نایبریسی کنفدراسیون ایالات متحده آمریکا برگزیده شدند. «ابراهام لینکلن» نیز چهارم مارس ۱۸۶۱، به‌عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده سوگند یاد کرد. دولت فدرال این مساله را موجب جدایی طلبی دیگر ایالات و عامل ورشکستگی اقتصاد شمال می‌دانست. در نتیجه نیروهای داوطلب شمال که از تسلیحات بهتری نیز برخوردار بودند روانه مرزهای جنوب شدند و ایالت‌های جنوبی نیز متعاقب آن ارتش داوطلب خود را به شمال فرستادند.

ایالات شمالی ۱۵ آوریل به جنوب اعلان جنگ دادند و لینکلن ۷۵ هزار داوطلب را فراخواند. کنفدراسیون تدابیر مشابهی اتخاذ کرده بود و چهارم مارس، فراخوان وسیع‌تری از ۱۰۰ هزار نفر صورت داد و قانون سربازگیری عمومی، نهم آوریل تصویب شد. نوزدهم آوریل، لینکلن دستور محاصره دریایی همه بنادر جنوب را داد.

در همان روز، نیروهای کنفدراسیون، زرادخانه فدرال را در هارپرزفری و ویرجینیای غربی تصرف کردند و به دنبال آن، پایگاه عظیم نیروی دریایی آمریکا در نورفک واقع در ویرجینیا تسخیر شد.

۱۸ آوریل، لینکلن فرماندهی ارتش اتحاد را به سرهنگ «ابرئل لی» پیشنهاد کرد لکن لی، امتناع و دو روز بعد، از سمت خود استعفا کرد و به ارتش زادگاهش ویرجینیا پیوست. پس از آن نیز در مجموع، ۲۸۶ نفر از ۱۰۶۶ افسر منظم ارتش ایالات به جنوب پیوستند. هنگامی که جنگ آغاز شد، هر دو طرف تصور می‌کردند این منازعه دیری نخواهد پایید. با این حال در ۱۸۶۱، جنوب که مجبور شده بود به حالت تدافعی عمل کند، هرگونه ایده شمال مبنی بر پایان دادن سریع جنگ را به هم زد. جنوبی‌ها در اولین نبرد، شمال را شکست دادند که باعث شد شمال که به‌دلیل جمعیت بیشتر و خطوط آهن وسیع‌تر قابلیت تجدید قوای بیشتری در مقابل جنوب داشت، ۵۰۰ میلیون دلار پول و نیروی داوطلبی به میزان ۵۰۰ هزار نفر را به جنگ اختصاص دهد. در غرب، هر دو طرف تلاش کردند کنترل ایالات مرزی میسوری و کنتاکی را در دست گیرند اما ۱۰ اگوست، شمالی‌ها در میسوری، از کنفدراسیون شکست خوردند. شمالی‌ها از سال ۱۸۶۲ به جنگ به نفع جنوب انجامید. سال ۱۸۶۲ اصلی‌ترین دژ جنوب در رودخانه کلمبرند توسط شمالی‌ها تسخیر شد که در پی آن علاوه بر شکسته شدن خط دفاعی کنفدراسیون در سراسر کنتاکی، موجب شد نیروهای کنفدراسیون، به خط



نامطلوب خود را به جامی گذاشت. با وجود این، ادامه محاصره، خود به کار بزرگی بدل شده بود، بنابراین با نظم خاصی صورت می‌گرفت. در آب‌های آزاد ناوگان ضعیف کنفدراسیون تنها شامل چند شناور می‌شد و به هیچ‌وجه با نیروی دریایی دانماً در حال گسترش اتحاد برابری نمی‌کرد. عملیات دریایی، توسط نیروهای اتحاد به تنگ‌تر کردن حلقه محاصره کنفدراسیون کمک کرد. کشتی‌های جنگی اتحاد، اکثر کشتی‌های جنگی باقیمانده کنفدراسیون را غرق کردند و بنادر عمده را در طول خلیج مکزیک و ساحل شرقی بستند.

۳۱ ژانویه ۱۸۶۵، لینکلن با اعضای کمیسیون صلح کنفدراسیون به رهبری استیتونز، معاون رئیس‌جمهور روی یک کشتی جنگی اتحاد در هامپتون روزن ملاقات کرد. لینکلن در صورت پیوستن مجدد جنوب به اتحاد و لغو بردگی که موجب از بین رفتن اقتصاد ایالات جنوبی می‌شد، پیشنهاد عفو عمومی داد لکن نمایندگان کنفدراسیون به استقلال اصرار ورزیدند و بدین ترتیب کنفرانس به جایی نرسید. در نتیجه درگیری‌ها ادامه یافت و هفدهم فوریه، چارلستون سقوط کرد. ریچموند نیز سوم آوریل تسلیم شد و ۶ روز بعد ژنرال لی ارتش ویرجینیای شمالی را تسلیم کرد و جفرسن دیویس، رئیس‌جمهور جنوب در حالی که سعی بر فرار داشت روز ۱۰ مه توسط سوارانظام اتحاد در جورجیا به اسارت در آمد و دیگر نیروهای کنفدراسیون نیز تا ۲۶ مه تسلیم شدند. ۲۹ مه، «آندرو جانسون» که جانشین لینکلن شده بود، با اعلام عفو عمومی، رسماً به جنگ پایان داد. بدرغم تعداد بیشتر نفرات و تسلیحات بهتر شمالی‌ها، جنوبی‌ها فاتح نبردهای پایایی بودند زیرا عمده نیروهای آموزش‌دیده ارتش فدرال اهل جنوب بودند و با آغاز جنگ به ارتش کنفدراسیون پیوستند. در نتیجه اوضاع نامطلوب جنگ برای اتحادیه، لینکلن فرمان آزادی بردگان را به بهانه تشویق آنها برای جنگیدن در ارتش اتحادیه صادر کرد. اگرچه پیوستن و مسلح کردن بردگان برای شمالی‌ها امری غیرقابل قبول بود به دلیل وخامت اوضاع جبهه‌ها پذیرفته شد و همین مساله باعث سنگین‌تر شدن وزنه به نفع شمالی‌ها شد. قانون آزادی در شمال، بردگان جنوب را نیز تشویق به فرار به سوی مرزهای اتحادیه و پیوستن به ارتش می‌شد. آزادگی کرد؛ نکته‌ای که برای کنفدراسیون ۲ نتیجه در داشت: اول نیروی تولید کنفدراسیون را از آن گرفت که در کنار محاصره دریایی ایالات جنوبی، مانع فرورش پنبه به انگلستان و منجر به بحران اقتصادی می‌شد و ثانیاً نیروی تازه‌نفس باانگیزه‌ای را علیه آن وارد جنگ می‌کرد. شکست در خشکی و محاصره دریایی، کنفدراسیون را به پذیرش شکست و پیوستن مجدد به اتحادیه وامی‌داشت و بدین ترتیب قانون منع برده‌داری در ایالات جنوبی هم لازم‌الاجرا می‌شد.

نکته جالب توجه در این زمینه این است که لغو برده‌داری معلول جنگ بود و نه دلیل جنگ و صدور اعلامیه آن ۲ سال پس از آغاز جنگ و به دلایلی که مطرح شد صورت گرفت – مانند دروغ بزرگ استفاده از بمب اتم در ژاپن به بهانه وادار کردن ژاپن به ورشکست در حالی که امپراتور ژاپن ۲ ماه قبل از حمله اتمی آمریکا فرمان آتش‌بس صادر کرده و آمادگی خود را برای مذاکرات صلح اعلام کرده بود – جمله معروف لینکلن در این زمینه که می‌شود: «گر بتوانم با آزادی همه

بردگان اتحادیه را نجات دهم این کار را می‌کنم و اگر مجبور باشم تمام آنها را هم به کشتن دم؛ این کار را خواهم کرد». وضعیت سیاهپوستان پس از برده‌داری نیز موید دیگری بسر ابزار بودن این مساله است. سفیدپوستانی که برای بقای اتحادیه حاضر شده بودند از مالکیت خود بر سیاهپوستان چشم‌پوشی کنند، هیچگاه بااین مساله کنار نیامدند و وضعیت سیاهپوستان نیز به مدت یک قرن حالت بهتری به خود گرفت. بردگان آزادشده آواره، ارزان تاکنون در قاره درگرفته بود، آغاز شد. هر دو طرف، نیروهای خود را با عجله به شهر رساندند. تا پایان روز، نیروهای اتحاد با تحمل تلفات سنگین به ۳۰ متری هیل یعنی ارتفاعات جنوب گتیسبرگ عقب رانده شده بودند. دوم ژوئیه، لی همچنان به حمله ادامه داد. تأخیر در رساندن نیروهای جنوبی به مواضع حمله و جریان دائم نیروهای تازه‌نفس اتحاد به میدان نبرد، از پیروزی کنفدراسیون جلوگیری کرد و آخرین شانس جنوب برای اخذ یک تصمیم مناسب در شرق، در سوم ژوئیه در گتیسبرگ از دست رفت و یک روز بعد، ویکسبرگ سقوط کرد. کنفدراسیون غربی از شمال به جنوب تیرس می‌شده بود و ناحیه غرب می‌سی‌سی‌پی، به نام کنفدراسیون ترانس می‌سی‌سی‌پی، دیگر نمی‌توانست برای فراهم آوردن تدارکات جهت بقیه کنفدراسیون که نیاز مبرمی به مواد غذایی و مواد خام داشت، مورد اتکا قرار گیرد و جنوب در مسیر شکست قرار گرفت. بین ۲۳ تا ۲۵ نوامبر، گرانت در حملات شجاعانه‌ای علیه نیروهای استحکام‌یافته بتراک، محاصره را شکست و ارتش براگ را از چاتونوگا بیرون راند. با این پیروزی، راه برای حمله به جورجیا و قطع ارتباط نیروهای کنفدراسیون برای یک بار دیگر هموار شد. تا اواخر ۱۸۶۳، ارتش‌های اتحاد، کنترل آرکانزاس، کنتاکی، تنسی، قسمت اعظم لوئیزیانا، می‌سی‌سی‌پی، فلوریدا، میزرجیانده تگزاس و کل طول رودخانه می‌سی‌سی‌پی را دوباره در دست گرفته بودند. عملیات دریایی طی سال ۱۸۶۳ همچنان ادامه داشت. محاصره دریایی اتحاد، آثار

سه‌شنبه ۱۰ شهریور ۱۳۹۴

اشاره

### منشی پر روی سفارت انگلیس و اشیای عتیقه



عبدالله بهرامی که از کارمندان وزارت معارف در عصر قاجار بود، در کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران» خاطره‌ای از موزه ملی ایران در زمان وزارت مرتضی‌خان ممتازالملک، شانزدهمین وزیر علوم و معارف (از یکشنبه سی‌ام ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ تا دوازدهم شوال همان سال) نقل می‌کند که بسیار خواندنی است و نشان می‌دهد مأموران انگلیسی چگونه از احساس حقارت مقامات ایرانی استفاده کرده و با چه سهولتی اشیای عتیقه و گرانبهای متعلق به ملت ایران را صاحب می‌شدند. این داستان بدین‌گونه‌است:

«... در آن زمان اغلب دلال‌ها و اشخاصی که معاملات کتب و اشیای قدیمی می‌کردند، خودشان را به یک سفارت‌خانه وابسته نموده و در تحت حمایت یکی از اعضای نافذون آن، خویش را از دست مأموران ایرانی نجات می‌دادند...

خوب به خاطر دارم که عده‌ای کلیمی بدون اجازه در قسمتی از دهات ورامین شروع به حفاری نموده و ظروف قدیمی قبل از دوره اسلامی را پیدا کرده بودند. پس از اینکه مقداری از ااشیا را از زیر خاک بیرون آورده و توسط سفارت‌خانه‌ها به خارج فرستادند، ژاندارمری محل ملتفت شده، جلوی عملیات آنها را گرفته و قسمتی از اشیای موجود را به اداره نظمیہ آوردند...

کلیمی‌ها که بدون اجازه مرتکب حفاریات شده بودند، خود را تحت حمایت مستر چرچیل، منشی و مترجم بشری سفارت انگلیس قرار داده و ظاهراً قسمت عمده کشفیات خود را قبلاً به خراج حمل کرده بودند. مستر چرچیل که از این قضیه استحضار به هم رسانید به مسیو وستداهل سوئدی، رئیس نظمیہ مراجعه کرد و مطالبه می‌کرد که این کشفیات و وسایف را مستحقم برای او بفرستند. و من مخالف این کار بودم. بالاخره پس از مذاکرات زیاد قرار بر این شد که چون امور و نظارت حفاریات مربوط به وزارت معارف است، ما این ااشیا را با یک گزارش مبسوط، و به آن وزارت‌خانه احاله دهیم بنابراین آن کاسه و بشقاب با راپورت مفصل به وزارت معارف ارسال شد.

چند روز بعد، از طرف دفتر وزارتی مراسله‌ای رسید و مرا از طرف وزیر مالیه برای ادای توضیحات به وزارت معارف احضار کردند. همان ساعتی که من در اتاق وزیر نشسته بودم صحبت می‌کردم، پیشخدمت در اتاق را باز کرد و اظهار داشت که مستر چرچیل شریف آوردند. معلوم شد وزیر قبلاً وقت تعیین کرده و ضمناً مرا هم احضار نموده است که در آنجا حضور داشته باشم.

آقای ممتازالملک که وزیر معارف بودند، با عجله از صندلی برخاسته، با آقای چرچیل دست داده و تعارف کرد. وزیر معارف اظهار داشت که مستر چرچیل آمده‌اند موزه وزارت طرف اتاق موزه جدیدالتأسیس روان شدیم. توی جعبه، من ااشیای زیر خاکی را که از نظمیہ فرستاده و تنها شء قیمتی آنجا بود، مشاهده کردم. چرچیل یک نظر سطحی به آن ااشیا افکند و یکسرت موجه جعبه آنچه شد و به ممتازالملک گفت که بشقاب آرمدها شکسته (مقصودش کاسه و بشقاب آرمه‌ای بود) مال من است که نظمیہ آنها را توقیف کرده و اشتباهاً اینجا فرستاده‌است.

ممتازالملک گفت: اهمیت ندارد، باز متعلق به خود شمامت و ما آنها را رد می‌نماییم. چرچیل از این حرف خیلی خوشحال شد. من با کمال تعجب به این وضعیت نگاه می‌کردم ولی در مقابل یک وزیر مهم دولت نمی‌توانستم حرفی بزنم... چرچیل فوری رفت. من نیز اجازه مرخصی طلبیدم. وزیر فرمودند: شما بمنامید یک جای دیگر میل کنید...

بعد رو به من کرد و گفت: می‌فهمم برای چه اوقات شما این‌طور تلخ شده. فکر می‌کنید که من چرا بدون جهت این کاسه و بشقاب قیمتی را به این مرد اجنبی دادم و می‌دانم که این ااشیای قیمتی زیرخاکی متعلق به دولت است و چرچیل هیچ‌گونه سستی در این قضیه ندارد و مداخله او هم مربوط به سفارت نیست اما چه باید کرد؟... هر از و یک حکایات تاریخی، محمود حکیمی، انتشارات قلم، ۱۳۷۵، به نقل از: ماهنامه آموزش و پرورش، اسفند ماه ۱۳۹۴، ص ۲۸.